

وقتی شهر زیر باران پر از شعر می‌شود

ره‌نگاران/ روایت میدانی از کارگاه «چترنویسی» کانون رضوانشهر؛ جایی که زنان گیلانی، خوشنویسی را از قاب کاغذ به آسمان بردند تا وقتی باران آمد شهر پر از شعر شود.

به گزارش [بایگاہ اطلاع‌رسانی ره‌نگاران-فاطمه لطیفی](#): باران ریز و بی‌قرار، تازه تمام شده بود. بوی خاک خیس در محوطه‌ی کوچک کانون پرورش فکری رضوانشهر پیچیده بود و صدای خنده‌ی بچه‌ها از گوشه حیاط می‌آمد. چترهای مشکی، سفید و رنگ به رنگ، مثل بوم‌هایی خالی، روی میزها پهن شده بودند و بطری‌های رنگ، قلم‌موها و دستمال‌های رنگی در کنارشان برق می‌زدند. هیچ‌کس هنوز نمی‌دانست قرار است این چترها فقط سایه‌بان نباشند، قرار است روایت تازه‌ای از «هنر در زندگی» شوند.

مژگان سیفعلی‌نژاد، مربی‌مسئول کانون، کنار میزها ایستاده بود. لبخندش آرام و اطمینان‌بخش بود. وقتی از او می‌پرسم ایده‌ی چترنویسی از کجا آمد، مکثی می‌کند و می‌گوید: از باران! از همین هوای گیلان. ما هر روز با چتر راه می‌رویم، چرا چتر نتواند حرف بزند؟ چرا نتواند پیام مهربانی را حمل کند؟



وی ادامه می‌دهد؛ تلاش این بوده که خوشنویسی را از چهارچوب کلاس بیرون بیاوریم و به فضای عمومی ببریم. ما به‌جای آن‌که روی کاغذ تمرین کنیم، تصمیم گرفتیم روی چتر بنویسیم. روی چیزی که در خیابان باز می‌شود. این یعنی هنر در زندگی مردم جاری است، نه پشت شیشه‌ی گالری‌ها.

خطی که از دل خانواده‌ها بیرون آمد

هوای محوطه پر از شور بود. بچه‌ها با دقت قلم‌مو را در رنگ فرو می‌بردند و مادرها با نگاهی حامی، کنارشان می‌ایستادند. بعضی مادرها خودشان دست به قلم می‌شدند، بعضی دیگر شعر پیشنهاد می‌دادند. یکی از آن‌ها، زنی میانسال با روسری گل‌دار، با خنده می‌گوید: دخترم گفته می‌خواهم بنویسم زندگی یعنی لبخند زیر باران، من گفتم بنویس، همین بهترین جمله است!

در نگاه این زنان، چیزی فراتر از همراهی دیده می‌شد؛ امتداد یک سنت قدیمی از زنانی که در گیلان، همیشه حامل فرهنگ و زیبایی بوده‌اند. از لباس‌های دست‌دوز و نقش‌دار روستایی گرفته تا تکه‌دوزی‌ها

و نقاشی‌های بومی. حالا این زنان، حامل همان خلاقیت بودند؛ اما این بار با خط، رنگ و چتر.

سیفعلی‌نژاد به این نقش اشاره می‌کند و معتقد است؛ در همه برنامه‌های فرهنگی کانون، زنان حضور پررنگ دارند. نه فقط به‌عنوان مادر یا مربی، بلکه به‌عنوان هنرمند. ما می‌خواهیم بچه‌ها ببینند که هنر از دل همین زندگی روزمره زنان بیرون می‌آید. مادری که زیر باران راه می‌رود و چترش پر از نوشته‌های محبت است، خودش مروج فرهنگ است.



از چتر تا بوم

روی یکی از چترها نوشته شده بود؛ آسمان بدون باران، دل بدون مهربانی است.

روی دیگری، خطی نستعلیق با رنگ آبی درخشان موج می‌زد؛ مهربانی را ببخش، حتی اگر آسمان نمی‌بارد.

«نیلوفر» دختر نوجوانی که به آرامی قلم‌مو را روی چتر کش می‌داد، تا طرحی نو از خوشنویسی بیاندازد، می‌گوید؛ خوشنویسی بسیار

آرامش‌بخش است و وقتی می‌نویسم، حس آرامش به من دست می‌دهد.

مادر نیلوفر هم شاهد هنرنمایی دخترش هست می‌گوید؛ من هم از بچگی خطاطی دوست داشتم، اما هیچ‌وقت کلاس نرفتم. حالا کنار دخترم دارم یاد می‌گیرم. این یعنی نسل‌ها دوباره به هم رسیده‌اند.

این جمله، خلاصه‌ی تمام هدف کارگاه بود؛ پیوند نسل‌ها از مسیر هنر. مربیان می‌گفتند می‌خواهند خانواده‌ها را وارد جریان خلاقیت کنند تا هنر، فقط در کتاب درسی یا قاب دیوار نماند.



خوش‌نویسی؛ از سنت تا خلاقیت

کانون رضوانشهر این کارگاه را هم‌زمان با هفته ملی خوش‌نویسی برگزار کرد؛ هفته‌ای که یادآور اصالتی کهن در فرهنگ ایرانی است. خوش‌نویسی در ایران، فقط زیبایی بصری نیست، یک نوع تفکر است؛ ترکیب نظم و معنا. اما اگر این هنر فقط در قاب سنتی بماند، از مردم فاصله می‌گیرد. ما می‌خواستیم نشان دهیم که می‌شود آن را به زندگی آورد، به چتر، به کوچه، به خانه.

در گوشه‌ای دیگر از محوطه، یکی از مربیان جوان در حال آموزش نوشتن

حروف «میم» و «نون» به چند کودک بود. چترها هنوز خیس از رنگ بودند و بوی رنگ آکرلیک در فضا می‌پیچید. بچه‌ها بی‌تاب بودند که چترشان زودتر خشک شود تا بازش کنند و ببینند زیر آفتاب چه شکلی می‌شود.

مردمی‌سازی هنر، از کلاس تا خیابان

چترنویسی تنها یک کارگاه آموزشی نبود، تمرینی بود برای مردمی‌سازی هنر.

وقتی این چترها در خیابان باز شوند، هر رهگذری مخاطب آنهاست. مردم بدون آن‌که وارد گالری شوند، اثر هنری می‌بینند. این یعنی دموکراتیزه شدن هنر؛ یعنی هنر در اختیار همه.

در پایان کارگاه، ده‌ها چتر رنگارنگ روی زمین چیده شد. نور غروب روی آن‌ها می‌افتاد و کلمات خوشنویسی مثل نقش‌هایی زنده برق می‌زدند. بچه‌ها دور چترها حلقه زده بودند، مادرها عکس می‌گرفتند، و یکی از پدران با خنده گفت: باران که بیاید، شهر پر از شعر می‌شود!

سایبانی از مهر

آن روز، چترها تنها ابزار محافظت از باران نبودند؛ نماد پیوند میان هنر و زندگی بودند.

زنان هنرمند گیلانی، با دستان خود، واژه‌های مهربانی را به آسمان بردند و ثابت کردند که هنر، اگر در دل مردم جاری شود، می‌تواند سایبان مهر بر جامعه بگستراند.

رضوانشهر، در آن بعدازظهر، شاهد روایتی بود از خلاقیت، از حضور زنان، از تداوم فرهنگی که از دل زمین‌های سبز گیلان تا آسمان چترها امتداد یافت. چترها به خط جان گرفته بودند و مردم، حتی بی‌آن‌که بدانند، در زیر سایه‌ی هنر راه می‌رفتند.

